

هو العليم

ضرورت مطالعه مثنوى معنوى

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى
و حضرت آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى

مرحوم قاضی می فرمودند: «من هشت بار کتاب مثنوی معنوی را مطالعه کردم و هر بار مطلب جدیدی برایم مکشوف شد که سابقه قبلی نداشته است.

آنچه در ذیل می آید حقایق و رقایق در خصوص عارف کبیر و راهنمایی خبیر، «مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی» رضوان علیه و کتاب شریف و بی نظیر او «مثنوی معنوی» می باشد که برگرفته ای است کوتاه از آثار حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله سرهما.

ضرورت تأمل و دقت در مضامین کتاب شریف مثنوی

حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس الله سره این چنین می نویسند: «مطالعه دیوان بی نظیر و درّ نیاب مولانا جلال الدین رومی بلخی - أعلى الله مقامه - از اوجب واجبات است برای سالکین راه خدا، و هر سالکی که موفق به مطالعه و دقت و تأمل در این دریای مواج معارف الهی نشده است به خسران عظیم و پشیمانی از بی نصیبی از نعمات و عنایات خاصه ربّانی دچار می گردد.»^۱

عرفان مولانا متّخذ از روح قرآن و روح نبوت و ولایت

همچنین والد ماجد ایشان عارف کامل و سالک واصل حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - می فرمایند: «عرفان مولانا متّخذ از روح قرآن و روح نبوت و ولایت است.»^۲

ملای رومی از شیعیان خالص امیرالمومنین

و عارف بزرگ مرحوم آیه الله حاج سید علی قاضی - رضوان الله علیه - ملای رومی را عارفی رفیع مرتبه می دانستند، و به اشعار وی استشهاد می نمودند، و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السلام می شمردند. مرحوم قاضی قائل بودند که: «محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نگردد.» و می فرمودند: «وصول به توحید فقط از ولایت است. ولایت و توحید یک حقیقت می باشند.»^۳

۱. اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۷۵

۲. روح مجرد ص ۵۱۸

۳. روح مجرد ص ۳۴۳

عارف بی نظیر و موحد بی بدیل، آیت الحق و العرفان حضرت حاج سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - می فرمودند که مرحوم قاضی می فرمودند: «من هشت بار کتاب مثنوی معنوی را مطالعه کردم و هر بار مطلب جدیدی برایم مکشوف شد که سابقه قبلی نداشته است.»

اهمیت شخصیت مولانا و کتاب مثنوی در نزد اولیاء الهی

«و این حقیر با بضاعت مُرجاة و غیر قابل قیاس خود با خرمن معرفت و بینش بزرگان نیز به نوبه خود چنین تجربه ای را در حقّ این کتاب قویم داشته ام. مرحوم قاضی یک فرد عامّی و ساده نبود، از نقطه نظر احاطه بر ادبیات پارسی و عربی زبانزد اقران و حوزه نجف بود. در سرودن اشعار عربی آن قدر تسلط داشت که بعضی از مَطَّلَعین بر اشعار عرب که به واسطه شدّت تبخّر و حذاقت در ادب عرب و بلاغت، بین شاعر فارسی از شاعر عرب فرق می گذاشتند از تشخیص اشعار عربی مرحوم قاضی عاجز می ماندند. در احاطه بر تفسیر قرآن و فقه و اصول، کسی را در حوزه نجف یارای مقابله و هم‌آوری با ایشان نبود و حوزه تدریس ایشان از نظر اتقان و جامعیت ضرب‌المثل بوده است. همین قدر متذکّر می شوم که مرحوم علامه طباطبائی با آن جلالت قدر و عظمت شأن بارها می فرمود: این روش و مسلکی را که ما در تفسیر المیزان به کار بردیم از استادمان مرحوم قاضی آموختیم. و اما از جهت فلسفه و عرفان که چه گویم. مرحوم علامه طباطبائی می فرمود: از نقطه نظر احاطه بر مبانی فلسفی و عرفانی کسی به جامعیت استاد ما مرحوم قاضی نیامده است.»

آن وقت این فرد که شاگرد مکتب علی مرتضی و اولاد معصومین او است درباره کتاب عرشی مثنوی چنین گفتاری می فرماید.

مولانائی که خود را محو و فانی در ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سرمست از باده لم یزلی و رحیق مختوم ولایت مرتضوی می داند چنین کتابی به عرصه علم و معرفت ارزانی داشته است.^۱

جایگاه حضرت مولانا و آثار وی در طرح مکتب اسلام برای جوامع امروزی

ایشان در جای دیگر از همین کتاب شریف در دفاع از مولانا - رضوان الله علیه - می فرمایند: «از زمان ظهور حضرت مولانا تا کنون بیش از هفتصد سال می گذرد، نوشتجات او اعمّ از اشعار، رسائل، مقالات همه و همه به زبان های مختلف ترجمه و منتشر گردیده است. در هر سخنرانی و کنگره علمی، سخنی زیباتر و کلامی متین تر و دلنشین تر است که از جملات و آثار مولانا در او بیشتر یافت

۱. اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۷۶، مطلع انوار ج ۲ ص ۱۱۷؛ حریم قدس، ص ۱۷.

شود و به طور کلی، طرح مکتب اسلام و به خصوص تشیع در مجامع غرب و شرق بیش از آنکه مدیون فقهاء عامّه و خاصّه است وام گذار ظهور مولانا در عرصه تفکر اسلامی و عرفانی است. امروزه دیگر مولانا یک شخصیت منحصر در قرن هفتم و متعلق به یک سرزمین و فرهنگ خاص نیست؛ او متعلق به فرهنگ اسلام و تشیع است و کسی که از آن جناب و مطالبش اطلاعی ندارد از مبانی اصیل و رشیق اسلام خبری نخواهد داشت.

امروزه دیگر مولانا در صورت یک عارف سنی و یا شیعی مطرح نیست تا ما اثبات کنیم که از ما است، و یا اهل سنت دلیل آورند که از اهل تسنن است. مولانا امروز به صورت یک چهره منحصر به فرد در تاریخ فرهنگ اسلام ثبت شده است، حال ما بر سر یکدیگر می‌گوییم که از اهل سنت است یا شیعه. سنت و تشیع امروزه متأسفانه به صورت تحزب و فرقه‌گرایی موجب سلب بسیاری از برکات و الطاف و نعمت‌ها شده است.

اهل سنت متأسفانه به محض اینکه مشاهده کنند نویسنده‌ای هر چند مبرز و فرهیخته از میان جماعت شیعیان برخاسته است با تعبیرات ناشایست و توصیف به رفض و خروج از جماعت در صدد رد و رفض او برمی‌آیند و اذهان را علیه او می‌شورانند و کتب او را از زمره کتب ضلال می‌شمرند، و بر این تعصب، عنوان دفاع از کیان مکتب سنت می‌گذارند و خود را در این اقدام و منهج محقّ و سزاوار می‌بینند، متأسفانه برخی از علماء ما نیز در مقابل این منهج درست به عینه بر همین ممشا و مسیر حرکت می‌نمایند ولی بسیار ناموزون‌تر و ناشایسته‌تر، زیرا اگر در مشرب عامّه، مخالفت با علماء شیعه بر محور و مدار عدم قبول خلافت غاصبین و ظالمین به اهل بیت عصمت و طهارت قرار گرفته است، در مسأله مخالفت غیر مطلعین از شیعه، مبنای بر محوریت عرفان و فلسفه و مبانی قویم این دو مدرسه است؛ گرچه به صورت و رنگ انتقال به سنت مطرح می‌شود و این گناهی است نابخشودنی.

مخالفت با مثنوی مولانا به سبب اشتمال بر مبانی دقیق عرفان اسلامی

بسیاری از جهّال از آنجا که نمی‌توانند و تا ابد نیز نخواهند توانست که با مبانی رصین و پولادین فلسفه و عرفان اسلامی و تشیع علوی و مدرسه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، به مقابله برخیزند و جز تحویل چرندیاتی چند و لاطاناتی در صفحات و اوراق به مردم عوام مطلبی ندارند، از راه انتقال به سنت و گرایش به عامّه وارد می‌شوند و مولانا و امثال او را از جهت دارا بودن کیش و مذهب تسنن، محکوم و مطرود می‌سازند. و این نکته نهایت بی‌انصافی و در یوزگی علمی و فرهنگی است!

اگر اشعاری که مدح و ثنای خلفاء ثلاثه را دارا است از مثنوی مولانا حذف کنیم و خود مولانا

اقرار نماید که این اشعار مثلاً از من نبوده و بدان افزوده شده است آیا دیگر این کتاب بی مثال برای شما خالی از اشکال و ایراد خواهد شد؟ و دیگر اعتراضی بر او و مطالبش وارد نخواهد بود؟ خیر، مثنوی مولانا اشکالش در اشعار مدح خلفاء نیست، که در اعلان و ابلاغ و اظهار مبانی عرفان و وحدت وجود است؛ شما از وحدت وجود مولانا می ترسید نه از مدائح او نسبت به خلفاء! چه خوب می دانید که شخصیتی بی بدیل چون جنابش اگر از مثل ابوبکر و عمر و عثمانی که در عرضه مسایل علمی و فرهنگی حتی از کمترین مراتب معرفتی در زمان خود پائین تر بودند، مدح و ثنا گویند به اعتبار و اتقان کلمات و سخنان خویش لطمه وارد نموده است.

گیرم که مولانا فردی سنی مذهب بوده است، آیا این مسأله دلیل آن می یابد که رابعشار طایفه به کدوش لسنچ، لسنیا یانبه لسنبن یا به ماش؟ میثم از مور محمی لها ف رابعه نار کیدی یایردن یا زار دوخ: و روهظ نامز زا لسنچ نونکات انلاوم تاشذ نفر به واسطه مدح و ثنای او از خلفاء جور، به مذهب تسنن گرویده زا و دننا هتفر گاه ل صاف پیشتی من آی ار ای اسی کایا؟ دنناش یاتسه و حدم بن بش جنسه و هسیلقه هلقم رده کدش اب ه نلقشاع و ه ناتسمین ماضه نآ و انلاوم رابعشار رد رار ک رلیحضی ترم علی عح و روش زات یا کحه کی ال ال دیگری در آن جناب هنگام سرودن اشعار آبدار و عرش بنیان می جویند، علفلخ حدم رده کی رابعشار اب ت سا ه در و آرد همظنه بروج، ؟دهد مولج علفلخه بل یهاتمه بانه کن یا رد ار انلاوم و دیرگبار علفلخ ب ناج بی هزت قاهم و دانع و فیاصنا!!! ل ضلا و تمیصعلا و ل ه لجان م لله اب ذوعذ و ال.

اشعار عجیب و غریب مولانا درباره امیر المؤمنین علیه السلام

آیا آن اشعار عجیب و غریب مولانا درباره امیر المؤمنین علیه السلام حکایت از تشیع او نمی کند؟
آیا این شعر:

باز گو ای باز عرش خوش شکار *** تا چه دیدی این زمان از کردگار

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس از سوء القضاء حسن القضاء^۱

حکایت از محکوم نمودن خلافت خلفاء ثلاثه نمی کند؟

آیا احتمال تقیه در آن شرائط و محیط نسبت به این دُرّ بی مثال و عارف فرزانه و افتخار عالم تشیع نمی رود؟ عجباً! چگونه است که اگر فقیهی در بعضی از آثار در مقام تعریف و تمجید از حکام و سلاطین زمان تعبیر و جملات غریبی را به کار برد باکی بر او نیست و به دستاویز ماماشات و رعایت تقیه از هر عیب و شینی منزّه و مبرّی می شود، اما این شیوه برای آن ولی الهی و عارف بالله در آن شرائط

سخت و طاقت فرسا و محیط زیست، مجاز و قابل پذیرش نیست؟!

و آیا رعایت عدل و انصاف علمی موجب پرهیز از قضاوت عجولانه و اتهام به اولیای الهی نمی شود، و قاعده و قانون حریم احتیاط در روایات و آثار معصومین علیهم السّلام ما را مجبور به تأمل و توقّف در قضاوت نمی نماید؟

سؤال و پرسش این قلم از معترضین و مهاجمین بر مکتب و مدرسه و شخص مولانا این است که: آیا اشعار آن جناب در مدح خلفاء بود که بر مکتب تشیع ضربه وارد کرد و مردم را از گرایش به اهل بیت باز داشت یا فتوای آن فقیهی که ده ها سال نان و نمک امام زمان ارواحنا فداه را خورده و در سال های آخر عمر خود با تبرئه عمر از انتساب آن تعبیر ننگین و شرم آور بر رسول خدا، ساحت خلیفه دوّم را از آن جنایت منزّه ساخت؟!

آیا کمر دخت پیامبر را اشعار مولانا در مدح خلفاء ثلاثه شکست یا آن تنزیه و تبرئه فقیه اهل بیت که گفته بود و چه زشت و نامیمون سخن رانده بود که انتساب این عبارت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ». «این مرد هزریان می گوید.»^۱ به جناب عمر محال و غیر قابل قبول است؟ و در پی این سخن هزل و مزخرف، علماء اهل سنّت اعلام کردند که: اکنون شیعه پس از گذشت هزار و چهارصد سال به بطلان خود و کذب افترااتی که بر خلفاء ثلاثه وارد می نموده است پی برده است!!

ضربه زندگان واقعی به مکتب اهل بیت

آیا کمر امیرالمؤمنین علیه السّلام را اشعار و سخنان مولانا خرد کرد یا باطیل و هزیان های آن فقیه عالم نمای شیعی که سقیفه بنی ساعده را از افتخارات عالم اسلام برشمرد و آن را موجب ثبات و بقاء خلافت اسلامی دانست؟ و خلافت بنی امیه را موجب عزّت و افتخار اسلام اعلام نمود؟ و واقعه عظیمای غدیر را یک فرع پیش پا افتاده فقهی همچون سایر فروع مختلف فیها قلمداد کرد؟ کدام یک از این دو طیف کمر علی را شکستند؟!

آیا آن فقیهی که با انکار هجوم عمر به خانه فاطمه زهراء و آتش زدن درب خانه و قتل حضرت محسن بین در و دیوار و کشته شدن دخت پیامبر موجبات خشنودی و خرسندی زعمای اهل سنّت و علمای وهابی را فراهم نمود و خدمتی که به آنها نمود در طول هزار و چهارصد سال کسی چنین نکرد، ضربه بر فرق مولای متّقیان وارد ساخت، یا کسانی چون مولانا و محیی الدین و امثال اینها؟!

آیا کسانی که برای تحقّق وحدت خیالی و پوشالی، قلم بطلان بر مبانی و اصول مسلم تشیع می کشند و در خوش خدمتی به مرام و مذهب اهل سنّت حتّی از خود آنان جلوتر و پیش قدم تر افتاده اند،

مبلغ و منادی تشیع هستند، اما دلاور مردان عرصه معرفت و فرهیختگان و مشعل داران وادی بهاء و عظمت و تجرّد و توحید از خوان لایزال ولایت محروم و بی نصیب اند؟

بحمد الله امروزه دیگر دغدغه وحدت و مسالمت بین دو مذهب از میان رفته است، و با هدایا و تحفه هائی که از سوی علماء شیعه به جانب اهل سنت هر روز و هر ساعت، روان است جای هیچ گونه نگرانی و تشویش خاطر نمی باشد، و با این وضعیّت که به پیش می رویم نه تنها، آن آرزو و امینیّه محقق بلکه فرسنگ ها از آنان جلو افتاده ایم! روزی یکی از همین فقیهان با انکار فدک و دیگری با انکار زیارت عاشوراء و سومی با انکار زیارت ناحیه و چهارمی با انکار عصمت از امام علیه السلام و پنجمی با انکار علم غیب امام علیه السلام و همین طور هر روز برگی زرین بر افتخارات شیعه می افزاید و آن را نزد مخالفین و جوامع علمی سر بلند و سرفراز می نمایند!!

اگر امروز یک مرد ابله و نادانی حکم به سقوط حجّیت کلام معصوم دهد و یا زیارت جامعه کبیره را صادره از غالیان شیعه بشمارد، بر او می شوریم و فریاد وا اسلاما سر می دهیم، اما بر شیخ الفقهاء، صاحب جواهر در بحث کّر که حکم به خطاء و اشتباه معصوم کرده است خرده نمی گیریم و یا بر فقیهانی که همین زیارت جامعه را از غلات شیعه بر شمرده اند، بر نمی آشوبیم، این تضادّ و تفاوت چراست؟

عرفان الهی تنها راه معرفت حقیقت امام علیه السلام و وصول به ولایت

در اینجا به این کلام قویم مرحوم آیه الله العظمی عارف بالله و بأمر الله افتخار عالم تشیع علّامه سیّد محمد حسین طباطبائی - قدس الله سرّه - می رسیم که فرمود: تنها راه معرفت حقیقت امام علیه السلام و وصول به کنه ولایتش عرفان الهی است و بس و عرفان بالله منحصرأً با سلوک و سیر الی الله برای سالک حاصل می گردد.

فضلاء و طلاب عزیز باید توجّه و عنایت خود را بر روی متون اخلاقی و عرفانی و حکمی بزرگان بیشتر کنند و از دریای بیکران معارف آنها، لئالی شاهوار و جواهر نایاب مبانی معرفتی استخراج و اصطیاد نمایند و از اطوار و حرکات کودکانه برخی که فقط در خور شوون اطفال و بی مایگان است طرفی نبسته و دغدغه به خویش راه ندهند و برای رسیدن به معارف لایتناهی مکتب جعفری هیچ حدّ و مرزی نشناسند و بر هیچ رادع و مانعی نیندیشند و سعادت و فلاح ابدی خود را بر غوغای سفیهان و تطمیع دنیا باوران و تهدید زور مداران ترجیح دهند، و بدانند بزرگان و اساطین علم و درایت ما همواره در این کتاب شریف به دیده تأمل و دقّت می نگریسته اند و مطالعه و تدبّر در آن را از اهمّ و اوجب

واجبات علمیّه و تکلیفیّه خود می شمردند.

مرحوم آیه الله العظمی سید علی قاضی - رضوان الله علیه - هشت بار این کتاب را از اوّل تا به آخر مطالعه فرمود و هر بار مطلب جدید و فهم تازه ای از معارف آن برایش حاصل می گردید. او نیز به اشعار مدح ابوبکر و عمر برخورد کرده بود و از نظرش نیفتاده بود اما وجود این اشعار تأثیری در شناخت و معرفت او نسبت به این عارف بی مثال و افتخار عالم تشیّع، به وجود نیاورد.

اهمیت قرار دادن کتاب مثنوی به عنوان متن درسی در حوزه های علمیّه

حوزه های علمیّه ما باید در انتخاب و اختیار این کتاب بی بدیل به عنوان متن درسی و اصلی حوزوی تجدید نظر کنند و دقت و تدبّر در آن را در اولویّت از مطالعات و بحث های خویش قرار دهند.

این حقیر خود اقرار و اعتراف می کنم که با وجود مطالعات و ممارست در متون اصیل تشیّع و منابع اصلی معرفت در فروع مختلفه و شعب گوناگون هنوز خود را ریزه خوار خوان بی دریغ دریای معارفش می دانم و هر بار که این صفحات را تورّق و مطالعه می نمایم معنای جدیدی بر اساس فهم جدید و مدرکات جدید برایم حاصل می شود.

ملاک و میزان پذیرش مطالب عرفاء شامخین

کسی مدعی وحی و عصمت در کلمات محیی الدین و مولانا جلال الدین بلخی - قدّس سرهما - نشده است و سگّه عصمت و طهارت فقط به نام چهارده نفر زده شده است و بر این اساس مطالب این گونه از بزرگان آنجا که با موازین متقن و ضروری و غیر قابل تردید مکتب اهل بیت موافق بود می پذیریم و بر دیده می گذاریم و هر کجا که با آن موازین در تعارض بود آن را نخواهیم پذیرفت، و حمل بر اشتباه و یا محمول بر موضع تقیّه می نمائیم. محیی الدین و ملای رومی، سنی باشند یا شیعه، آیا دفاع از مکتب اهل بیت بدین معنا است که چشم بر روی تمامی آثار آنها ببندیم و تمام معارف آنان را نادیده بگیریم و سخنانی که به طور وضوح می توان استفاده گرایش به اهل بیت را نمود به دور افکنیم و اشعاری که در مناقب آل پیامبر سروده اند انکار کنیم و این همه مبالغ و فرصت ها تضییع نماییم و وقت خود و بقیّه را صرف در این کنیم که اینها سنی بوده اند و مخالف اهل بیت!

این همان مسخ شدن در هوا و انانیّت است خواه در لباس سنّت نمودار شود خواه در لباس نقاب تشیّع. هر دو یکی است. مرد حقّ آن است که مطلبی را که از بزرگی مشاهده می کند اگر منطبق با مبانی و اصول مکتب اهل بیت بود بپذیرد و احترام بگذارد و اگر مخالف بود و می توانست حمل بر

جهات صدوریه از تقیه و غیره بنماید باید انجام دهد و اگر نتوانست باید آن را ردّ نموده و نپذیرد، هر که می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند. و در این صورت است که قضاوت انسان صورت دیگری به خود خواهد گرفت و انسان خود را از مواهب و الطاف بزرگان محروم نخواهد ساخت. افرادی که در این قضاوت پا از حدّ خود فراتر می‌نهند و از حریم معرفتی و علمی خویش تجاوز می‌کنند بدانند که سایرین نه تنها از جهت مراتب قدس و تقوی بر آنها پیشی دارند بلکه از جهات علمی و وسعت اطلاعات با آنها قابل مقایسه نمی‌باشند و مقتضی انصاف علمی و رعایت احتیاط، حزم و تأمل در این مطالب است.

مگر فقهاء ما در طول تاریخ فقه که با فتاوا و احکام متقابل صد و هشتاد درجه ای حکم صادر می‌نمودند و هنوز نیز ادامه دارد کار خلافی کرده اند؟ آیا آن فقیهی که با فتوای مماثل با فتوای عامّه حکمی صادر نماید سنی می‌شود؟

اهمیت عدم اظهار نظر افراد غیر متخصص در ارتباط با کلمات عرفا

تذکر به این نکته بسیار ضروری و به جا است که هرکسی باید در حدّ تخصص و میزان معرفت و سعه مطالعاتش بر مسایل و قضایا قضاوت کند و پا از حریم مجاز بیرون نگذارد و موجب وهن و استخفاف شخصیت خویش نگردد و دخالت در قضاوت را به عهده متخصص آن فن بگذارد و از اظهار نظر بی جا پرهیز نماید.

کسانی که دارای موقعیت خاص و معروفیت ویژه‌ای می‌باشند قطعاً رعایت این وظیفه و تعهد به این تکلیف در آنان مضاعف خواهد شد.

آنهاست که از روی عدم اطلاع و یا اعمال غرض و عناد اشعار حضرت مولانا را بر خلاف معنای صحیح و متقن خود تفسیر و توجیه می‌کنند باید بدانند که با این کار نه از شخصیت و موقعیت مولانا کاسته خواهد شد که بر صلابت طریق و اتقان مبانی او می‌افزایند. و حقایق او را علناً به اثبات می‌رسانند و مظلومیت او را بر همگان ثابت می‌نمایند و متقابلاً از اعتبار و اتقان خود در برابر اهل فضل و درایت می‌کاهند، و موجب سخریه و مضحکه اهل خرد و اندیشه می‌شوند و بهانه خرده گیری و طعنه را به دست مترصدین می‌دهند و در نهایت، مکتب فقاقت را در سوئی خارج از قلمرو اتقان و متانت می‌نشانند.

پس بر همه احبّه و اعزّه از سروران و فضلاء لازم است که خود را از این دریای موج معرفت بی‌نصیب نگردانند و خوان نعمتی را که این بزرگان برای ما و امثال ما گسترده‌اند کفران ننمایند و نعمتی

را که از همه افراد از جهت استفاده و استفاضه بدان مستحق‌تر می‌باشیم به دست دیگران نسپرند و خود را از آن بی‌بهره نسازند. «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱ از خداوند منان توفیق سداد و هدایت و متابعت از شاهراه مستقیم و مکتب راستین اولیای حق و لواداران توحید را بالأخص حضرات معصومین علیهم الصّلاة و السّلام خواستارم. ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

^۱. افق وحی ص ۶۶۴